

دیوان حافظ

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی

به همراه شرح لغات دشوار

باستتمام

محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی

سرشناسه : حافظ، شمس‌الدین محمد - ۷۹۲ق.
 عنوان قراردادی : دیوان
 عنوان و نام پدیدآور : دیوان حافظ خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی به همراه شرح لغات دشوار
 باهتمام : محمد قزوینی، قاسم غنی.
 مشخصات نشر : شیراز: هنر بیستم، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری : ۵۱۲ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۲۳-۰۰-۴
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : عنوان دیگر: دیوان حافظ با تفسیر.
 عنوان دیگر : دیوان حافظ با تفسیر.
 موضوع : حافظ، شمس‌الدین محمد - ۷۹۲ق
 موضوع : شعر فارسی - قرن ۸ق.
 شناسه افزوده : قزوینی، محمد، ۱۲۵۶ - ۱۳۳۸، مصحح
 شناسه افزوده : غنی، قاسم، ۱۳۲۲ - ۱۳۳۱، مصحح
 رده بندی کنگره : ق ۱۳۹۲ ۷۹۲ PIR
 رده بندی دیویی : ۸۵ ۱۱۲۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۵۱۸۹۸

دیوان حافظ

با تفسیر



نام کتاب : دیوان حافظ با تفسیر

سراپنده : خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

باهتمام : محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی

انتشارات : هنر بیستم

ناظر امور فنی و چاپ : احسان فرجام

نوبت و سال چاپ : اول - ۱۳۹۳

طراح جلد : رضا جوکار

چاپ : شمس خوشنکار

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

صفحه آرایشی : رضا جوکار

ISBN : 978-600-94023-0-4

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۲۳-۰۰-۴

مرکز پخش : شیراز - خیابان رودکی - ساختمان رضا - پخش ارمغان هنر

تلفن : ۰۷۱-۳۲۳۳۳۲۱۹۴-۳۲۳۴۹۲۲۹-۳۲۳۳۸۰۰۹

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن ناشر

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی، یگانہ مردی که نامش کنش بر تارک ادبیات ایران و جهان می‌دهد، در سال ۷۲۶ هجری در شهر شروادب شیراز پایه عرصی وجود گذاشت و در سال ۷۹۳ هجری زندگی سراسر شور و شادمانی و رندی را به‌رو گذشت. بنوع شکست‌ناپذیر این نادره‌ی زمان چنان است که ادب‌شناسان هنوز هم در شناخت سزاوارت در اشعار او در مانده اند و راستی چه چیز حافظ را از دیگر غزلسرایان بزرگ تاریخ ادب متمایز می‌سازد؟ به‌طور قطع از بزرگانانی چون کمال الدین اسماعیل نطنزانی (اخلاق المعانی)، سعدی شیرازی، خواجو و همین‌طور اوجدهی، مراد اسی، سلمان سادجی و... تاثیر زیادی پذیرفته است اما غزل حافظ رنگ و بوی خاص خود را دارد و در جایگاهی هست از آن‌هایی که غزلسرایان قرار دارد، جایگاهی بس رفیع و غیر قابل‌مقایسه. بی‌شک راز این برتری را در اشعار آن فرزندی بی‌همتای ادب نباید و نمی‌توان در بوی خاص خلاصه کرد. اصداً ادبی که حافظ جلیق آنرا بود سرلو مقام و رفعت نام او باید دانست. منزلت علمی، اندیشه‌مندی، فرهنگ والا، حکمت، چیره‌دستی و سخنوری، عرفان، اخلاق، دقت و غنیت شاعری، موسیقی کلمات، ظرفیت تأویل‌پذیری کلام، شعر و شیرینی بیان، مضمون‌گرایی و در نهایت رندی حافظ مجموعه خصوصیات است که تمامی در وجود آن کوهر بی‌همت خلاصه می‌شوند و از آن چهره‌ای می‌سازد با ابعادی درک‌نشدنی و عارق‌الساد که به‌طور قطع این، راز جادوآلودگی و ماندگاری‌اش بوده و خواهد بود.

به نام آنکه جان را فخرت آموخت

خواجہ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد حافظ شیرازی نه تنها از بزرگترین شاعران فخرگوی ایران که به گمان
این حقیر از نوادر شمس و غزل در جهانست. ستاینده گان او در زبان فارسی خارج از شمار و عده‌ی
مشاقان و مریدان او در جهان بسیارند و کسانی چون کوه آرزو مند نوشیدن خبرهای از آن شرابند که
مستی اش جادو دانه است و خواجہ حافظ غمخانه‌ای از آن شراب دارد. حافظ که بی گمان غزل فارسی
و امدار اوست چنانکه حاشه سرایی و امدار و دیون حکیم ابو القاسم فردوسی: به بخاطر خیل کشیده مشاقان و
علاقندان اشعارش از دیر باز مورد اقبال خاص و عام بوده و به همین خاطر نیز غزلیاتش از
دست اندازی مصون مانده است. علاوه بر غزل و تصرف در غزلیات شورانگیز حافظ -
که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد- زندگی و اصل و نسب او نیز مورد توجه بوده و بهر کس
به فراخور به آن پرداخته است. زنده یاد محمد قدسی از مصححان دیوان خواجہ، در مقدمه‌ی دیوان
حافظ در مورد اصل و نسب او می نویسد: «... پدر آن جناب (خواجہ حافظ) از اهل قوی
و سرکان بهمان بوده به شیراز آمده متوطن گردیده، تولد خواجہ علیه الرحمہ در شیراز بوده در آنجا تمسک

کرده چندی در خدمت مولانا شمس الدین عبداللہ شیرازی قلم نهوده و....

استاد ذیح اللہ صفانام پدر حافظ را با استاد به تقریرات تذکره نویسان «علاء الدین» نوشته است؛
«... تذکره نویسان نوشته اند که اجداد او اصلاً از کوپامی (کوپایی) اصمغان بوده اند و نیای او
در ایام حکومت اتابکان سغری از آنجا به شیراز آمد و در همان شهر متوطن شد... پدرش «علاء الدین
محمد» بزرگانی می کرد و مادرش از اہل کازرون و خانہ ی ایشان در دروازہ ی کازرون شیراز
واقع بود....»

دربارہ ی زادگاہ حافظ بکام متفق القولند کہ «ولادتش در شیراز اتفاق افتادہ است..»

«... ولادت حافظ در اوایل قرن ششم ہجری، حدود سال ۷۲۷ ہجری در شیراز اتفاق افتاد. او بہ
سال کوچتر از برادران خود بود. بعد از مرگ «علاء الدین» پسران او پراکنده شدند و شمس الدین محمد
کہ فرد سال بود با مادر شیراز ماند و روزگار آن دو بہ سعادت می گذشت....»

در تذکرہ ی میخانہ دربارہ ی دورہ ی کودکی و نوجوانی حافظ آمدہ است کہ حافظ پس از مرگ پدر
بر اثر فقر و تنگدستی بہ ناچار بایہ بخشی از بزرگترین ہزنہ ی زندگی را برداشت تا توان خود حل می کرد.
او مجبض اینکہ بہ مرحلہ ی تمیز رسید و ناوای محله بخریداری مشغول شد....»

عشق تحصیل کالات او را بہ کتب خانہ کشانید «... وی چند کابی ایام را بین کسب معاش
و اموضن سواد می گذرانید....»

پس از این مرحله بود که زندگانی حافظ دچار دگرگونی شد و او در طریقی تسهیل گرفت که جهان را بر
آن داشت تا به عنوان یکی از بزرگان و نواد مشر و ادب به او توجه کند و تا جهان باقی است
بیادش داشته باشد.

حافظ در مرحله ای که ذکر شد در جرمی طالبان علم درآمد و مجالس درس علماء و ادبای زمان را در
شرعی که به آن علاقه داشت و به شش شش آن مصری و رزید، درک کرد.

بنابگفته می شود که نام جامع دیوان حافظ در می یاسیم که حافظ در دوره اشعار از دانشهای زمان یعنی
شرعی و علوم ادبی کاری کرد و هر دوره را پی می گرفت. ماجرایی از برداشتن کلام الله مجید و
قرآن زربخانی با چاره روایت، لازم به ذکر مجدد نیست. ناکتست نماید در دوره ای که حافظ
تربیت می شد، اگرچه شیراز به محاط سیاسی و نیست آرام با ثباتی نداشت، اما یکی از مراکز بزرگ
علمی و ادبی ایران و جهان اسلام محسوب می شد.

در سراسر دیوان حافظ به ابیاتی بر می خوریم که به صراحت به تأثیر قرآن در زندگی او اذعان
داشته است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کرد

و یا

عشق رسد به فریاد از خود به سان حافظ قرآن زربخانی با چاره روایت

و یا:

ندیم خشر از شر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
باشاب باید زندگی حافظ را مرور کنیم و آنگاه به خصوصیات دیوان حافظ تصحیح زنده یاد قزوینی با
حمایت و همراهی دکتر قاسم غنی بپردازیم.

چنانکه از نوشته های محقق و محبان و پژوهندگان برمی آید، حافظ به زادگاهش شیراز علاقه ی بسیار
داشت و برخلاف سعدی که دل به سیر و گشت و جهانگردی و سیاحت خوش داشت او به شیراز
و وضع بی مثالش تنه زد و دوستی به شیراز را می توان در بسیاری از ابیات حافظ سراغ گرفت:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوند آنکس را از زوالش

و یا:

بده ساقی می بانی که در جنت نخواستی یافت کنار آب رکن آباد گلگشت مصلی را
محققان حافظ شناسان دلیل اقامت دائمی خواجه را دوستی به شیراز و مرقیت طبعی و اجتماعی و ملی
آن دانسته اند.

در بسیاری از مطالبی که پیرامون حافظ و زندگی او نوشته شده به دو مورد دیگر که تازه است او
اشاره شده است که ذکر مختصر آنها خالی از لطف نیست:

کیبار، در زمانی که سلطان محمود گکچی (۷۸۰-۷۹۹ هجری) پسر علاء الدین حسن کاکمکچی حکومت

داشت و شمرت شاعر نوازی او و وزیرش میر فیض الله انجوبه فارس و جمیع علماء و ادبای شیراز
 رسید، خواجه علاقه مند دیداری از دکن داشته باشد. وقتی خبر این علاقه مندی به میر فیض الله انجوبه
 وزیر سلطان محمود رسید، اسباب سفر را فراهم کرد و پیغام داد: «اگر به این حدود تشریف شریف
 ارزانی فرموده ملک دکن را به وجود فیض بخش خویش رشک فردوس برین گردانند امالی این
 دیار شکرده و محنت لزوم به جای آورده متسیرین حصول مطالب و مقاصد روانی شیراز خواهند کرد.»
 پس از این مقدمات و به قول زنده یاد قدسی که از محمد قاسم فرشته نقل می کند: «میرزا فضل الله
 انجوبه که در دکن منصب صدارت داشت جزوی زار غمت خواجه فرستاد به شیراز تا مادرک سفر
 کند. خواجه برخی را صرف ادای خروض نموده در سنی متعهد و شتاب و سدا شیراز حرکت کرده به
 جزیره هرمز آمده کشتی سوار شد. بشارت بنو کشتی روانه نشده بود که با مخالف و زید دریا را به شورش
 آورد. خواجه از آن سفر متفرگ گشت که بعضی از دوستان را که در هرمزند و دلغ نموده ام ایشان را
 دیده در ساعت برمی گردم. به این بماند اگر کشتی بیرون رفت و غزل گشت نزد میرزا فضل الله
 فرستاد و خود به شیراز شافت:

دی باغم به سر بردن جهان کسیرنی ارزو بی بفروش دلق ما کزین معتزنی ارزو
 معروف است که چون میر فیض الله انجوبه غزل و داستان سفر را تمام حافظ را به سمع محمود شاه
 رسانید پادشاه فرمان داد هزار تنه طلبه ملا محمد قاسم شمدی که از فضلای دولت همجن دکن بودند

تا امتحانی هندی بخرد و برای حافظ به رسم پیش ببرد.

یکبار دیگر حافظ از شیراز به یزد که در دست شعبی از شاهزادگان آل مظفر بود، رفت ولی زود از اقامت در آنجا دگر گشته و در غزلی بازگشت خود به شیراز را آرزو کرد.

و لم ازوشت زندان اسخند که گرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
حافظ مانند هر کینه‌ی شغری به کوشه‌گیری و دل‌پردن به عالم تخیلات شاعرانه‌ی خود بیشتر از هر چیز دیگر عادت داشت و بهین خاطر تا پایان عمر در شیراز ماند.

مورخان تاریخ وفات حافظ را به سال ۷۹۲ هجری نوشته‌اند. قدیم‌ترین قول در این باره مربوط به محمد کلندام جامع دیوان حافظ است. پاره‌ای نیز مانند رضا قلیخان بدایت صاحب ریاض العارفین تاریخ وفات حافظ را ۷۹۱ هجری نوشته‌اند. اما قول معتبرتر را باید از محمد کلندام جامع دیوان که در سال ۸۱۱ مایه‌ی همدرس حافظ بوده، پذیرفت.

دباره مدفن خواجه بکجان متفق‌العولند که در شیراز است متاخرین و معتدین را در این مورد تردیدی نیست. در مورد زندگی حافظ اطلاعات محدود است و مواردی افزاینده نیز در این رابطه وجود دارد. در اینجا نیست به باج‌های عشق او به دخترهای به نام «شاخ نبات» اشاره کنیم که همان داستانهای مایه‌ی گوید که خواجه عاقبت او را به عقد مزاجت خود درآورد. اما حافظ در اشاره خود از فقدان محبوبی سخن به میان می‌آورد که مربوط به سال ۷۶۴ یعنی سی و هشت سالگی او می‌شود. خواجه در چند غزل نیز به مرگ عزیزانی از جمله فرزند خود اشاره می‌کند:

ولا دیدی که آن نسر زانه فرزند چه دید اندر خشم این طاق نگین
بر جای لوح سبیل در کنارش گفت بر سر غداش لوح نگین

به هر حال، حافظ مردی بود ادیب و عالم به علوم ادبی و شرعی و مطلع از وقایع و محقق عرفان...
خواجہ مطالعه می‌تواند ادب فارسی مخصوص دیوانهای شعری پارسی کوی داشت بهترین
غزلهای شاعرانی چون مولوی، کمال بهمدی، بهرام، اوحدی و خواجہ... را استقبال کرده
است. بخت اینکه حافظ را در شعر و ناله رو خواجہ معرفی می‌کنند این است که خواجہ مدتی در شیراز
توقف بوده و حافظ با او مرادوده داشته و از محضرش بهره‌مند شده است.

بنابه نوشته‌ی زنده یاد محمد قزوینی عده‌ی غزلیات حافظ که نسخی خطی خطای آمده و اساس کار
او نیز نوده چهار صد و نود و شش غزل است. این نسخه که در تاریخ کتابت آن سی و پنج سال بعد
از وفات خواجہ است نزدیکترین نسخه کتابت شده به زبان شاعر است.

اگر از نسخه‌هایی که تا قرن نهم کتابت شده بگذریم در نسخه‌های مربوط به قرن دهم و قرغهای بعد از آن
عده‌ی غزلیات و تعداد ابیات آن رو به افزایش گذاشته اما از قرن سیزدهم تا کنون این روند
متوقف شده و عده‌ی غزلیات در همان حد کمتر از شصده غزل باقی مانده است.

یکی از دلایلی که نسخ برداران به غزلیات خواجہ توجه داشته و گاه اشار خود را وارد دیوان او
می‌کرده اند ارزش و اعتبار اشار اوست. شاید به این ترتیب می‌خواسته اند وجه ضمانتی برای

ماندگاری اشار خود بیابند.

در موردی نیز آمده است: یکی از سلاطین عصر خواجه را چوب زده دیوانش را در آب افکند پس از فوت خواجه پشیمان شد. ثانیاً خواست اشارش را جمع نماید گفت: هر کس شعری از خواجه آورد مستوجب جایزه خواهد بود جمعی اشعار را چند به اسم خواجه به حضرت سلطان بردند و با اشار خواجه خلط نمودند از قبیل غرضایی که در حرف نامی مثلثه و ذال مجمله و از این قبیل البته قریب به اتفاق محتقان و شاعران این موضع را خطا دانسته و پذیرفته اند و آن را از حبه افسانه بانی دانسته اند که پیرامون زندگی و شعر خواجه وجود دارد.

حافظ از میان امرای عهد خود که ستاره‌ای بر یکت چندگامی می‌درخشید و پس رو به افول می‌نهادند، چند تنی را در اشار خوانده است و یا به درک حضرتشان اشاره کرده است. یکی از امرا ابواسحاق (متوفی به سال ۷۵۸ هجری) و دیگر شاه شجاع (در گذشته به سال ۷۸۱ هجری) خواجه در همان حال با سلاطین ایلمکانی (جلایریان) که در بغداد حکومت داشتند در ارتباط بود. از این جماعت سلطان احمد بن شیخ اویس (۷۸۴-۸۱۳ هجری) را خوانده است. از میان رجال شیراز از خوان نعمت و کرامت حاجی قوام الدین محمد صاحب عیار کاظم شیرازی و وزیر شاه شجاع (متوفی ۷۵۵ هجری) و حاجی قوام الدین حسن تنجایی (متوفی به سال ۷۵۴ هجری) بهره‌مندی شد و در اشار خود از آنها یاد کرده است.

خواجه حافظ کیاریم به مناسبتی از سلطان غیاث الدین بن سلطان بکند فرمانروای بنگال که
از سال ۷۶۸ هجری بر تخت سلطنت بنگال جلوس کرده بود، یاد کرده است. در آن ایام سلطان
غیاث الدین مصرای با مضمون «ساقی حدیث سرو گل و لاله می رود، نزد حافظ فرستاد تا
خواجه آن را تمام کند. حافظ غزلی را به مطلع زیر برای او باز فرستاد:

ساقی حدیث سرو گل و لاله می رود وین بحث با ملاشی غساله می رود

به این مناسبت خواجه سلطان غیاث الدین را در پایان غزل آورده است.
حافظ علاوه بر غزلهای بی بدیل و نظیر که پیش از این گفتم عده آغا را کمتر از پانصد غزل ذکر
کرده اند حدود ۲۵۰ قطعه، حدود ۲۵۰ رباعی، ساقی نامه، شهنامه و مثنوی نیز دارد اما شهرت
حاکمیرا به خاطر غزلیاتی است که او را به مدحی لسان الضبی رسانده و بیشتر زبانهای دنیا ترجمه
شده است.

طبیعی است که بزرگوارانی چون او مورد حد و بی محری تنگ نظران نیز قرار گیرد و عداوتیه
کرمانی که قبل از بد ریایی و تقابله بوده همواره قصد اذیت خواجه را داشته باشد؛ چرا که کلام
رواکنده می حافظ بزرده تراز بر خنجر قیاس و ریادامی شکافد.

ای بگفت خوشترام که خوش می روی به نا غزه شو که کربهی عابد من از کرد
مختصر طلب چنین است که عاقد کرمانی کربه ای داشت تعلیم دیده و دست آموز که یاد گرفته بود

به نجام نماز دکنار عمارت و حرکات او را تقلید کند و همراه او خم و راست می شد که رکوع و سجود کرده باشد. شاه شجاع این کار را اهل برکرامات عادی کرده و همیشه با خلوص و اغزاز و اکرام او می کشید (عماد) افتخارگری خواجه را محل موقیت خویش می دانست و مقابل غزل شیوای حافظ با مطلع زیر قفله کرسی آغاز کرد:

در عهد ویرمان نیست چمن شیدایی خرقه جایی که رو باده و دست جایی
در مقابل مطلع غزل که می فرماید:

کر سلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردا بی

شمر یک شدگان زاهد ریائی و همانندین گفته از این قول معلوم می شود که خواجه به معاد قائل نیست و در صد و صد و نهم تفسیر و فتوای ریختن خوش برآمدند. خواجه مضطرب نزد زین الدین شیخ الاسلام تأییدی که در آن موقع در شیراز بود شافت و ماجرارادریان گذاشت. شیخ فرمود بی مقدم بریت مورد نظر بنویسد که به آن مفهوم نقل قول بدید و بلا از خود بگرداند و رفع غمت شود. خواجه نیز فرمود:

این حدیث چه خوش آمد که سحر که می گفت برد میکده بی با و دست دلی ترسبانی

قبل از آن بیت قرار داد و از دام طلب سلامت رسید.

